

چکیده

روابط فضایی مهم‌ترین میانجی‌های اداره و کنترل مناسبات اجتماعی‌اند. از این منظر نظام‌های سیاسی همواره به دنبال تولید فضاهای خاص خودشان هستند. تا از این طریق بتوانند جامعه را در راستای نظم و نظام تعریف‌شده، مدیریت کنند. با در نظر گرفتن چنین خوانشی، سیاست‌های بازآفرینی شهری در ایران یکی از میانجی‌های تنظیم‌گری روابط فضایی و متعاقباً مناسبات اجتماعی به شمار می‌روند. تأمل بر لحظات ظهور سیاست‌های نوسازی، نهادهای مربوطه و شیوه‌های پروبلماتیک شدن برخی از محلات شهری به‌مثابه فضاهای مسأله‌دار یا بافت‌های فرسوده، می‌تواند به درک تاریخی ما از رویه‌های تنظیم و بازتنظیم مناسبات اجتماعی از خلال برخی مداخلات فضایی یاری رساند. پژوهش حاضر از منظر اقتصاد سیاسی و با بهره‌گیری از روش‌شناسی مرور تاریخی به دنبال رؤیت‌پذیر کردن برخی ملاحظات اقتصادی سیاسی پیرامون گفتمان بازآفرینی و نوسازی شهری در ایران است. یافته‌ها نشان می‌دهد، سیاست‌های نوسازی و بازآفرینی شهری بیش از هر زمانی یکی از رویه‌های کنترل مناسبات اجتماعی در فضا توسط گفتمان مرکزی محسوب می‌شوند.

واژگان کلیدی: بازآفرینی شهری، اقتصاد سیاسی فضا، تولید فضا، هنر تنظیمات، باقیمانده‌های فضایی

۱- بیان مسأله

پیش از پرداختن به سیاست‌های بازآفرینی شهری باید به منطقی پرداخت که شکل‌گیری انواع سیاست‌های شهری را ممکن می‌کند. در این معنا ابتدا باید به زمینه‌های ظهور چیزی به نام بازآفرینی شهری اشاره کرد. متناسب با چنین ملاحظه‌ای باید ابتدا به این پرسش‌ها پاسخ داد که چیزی به نام بازآفرینی شهری، فارغ از هر تعریفی، در چه وضعیت اقتصادی و سیاسی ظهور می‌کند؟ اساساً چه می‌شود که منطقی مدیریتی به فکر مداخله در فضا به‌واسطه‌ی اشکال مختلف بازآفرینی می‌افتد؟ پس از پاسخ به چنین پرسش‌هایی ست که می‌توان به سراغ پرسش‌های دیگر رفت. پرسش‌هایی

که این بار مشخصاً متوجه سیاست‌های بازآفرینی شهری هستند. سیاست‌های بازآفرینی شهری با چه منطقی در فضاهای شهری مداخله می‌کنند؟ بازآفرینی شهری به چه معناست؟ به واسطه‌ی تعریف و شکل‌گیری سیاستی به نام بازآفرینی چه نیروهایی در فضا متولد می‌شوند؟ فضاهای مختلف در سطح شهر به واسطه‌ی نوعی از نام‌گذاری به چه شیوه‌هایی فراخوانی می‌شوند؟ بازنده‌ها و برنده‌های اجرای سیاست‌های بازآفرینی چه گروه‌هایی هستند؟

هر منطق سیاسی و مدیریتی فارغ از تمام درزها و شکاف‌هایش در دوره‌های مختلف، تلاش می‌کند به‌قولی فضاهای خاص خودش را تولید کند. آغاز کردن از این نقطه و ادامه دادن استدلال در این مسیر برای فهم بازآفرینی شهری پیش از آن که ما را به بیرون - که درنهایت با ارجاع به توالی زمانی به طبیعی‌سازی مسأله‌های مختلف در فضا منتهی می‌شود- گره بزند، نوعی از مرکزیت برساننده^۱ را در فهم قضیه برای ما دارای اهمیت می‌کند. بدین ترتیب برای فهم بازآفرینی شهری پیش از آن که دنبال مصداق‌هایش در فضا باشیم، باید از یک مرکزیت سیاسی^۲ ولو چندپاره و گاه دارای عناصر درونی متخاصم شروع کنیم که انواع سیاست‌گذاری‌ها و متعاقباً نام‌گذاری‌ها را تعریف می‌کند و به واسطه‌ی آنها به فضاهای مختلف حدودود می‌زند و درنهایت همه چیز را در فضا به قدوقواره‌ی آنچه ازپیش تعریف شده، درمی‌آورد. البته که هر گفتار سیاسی همواره شکاف‌ها و مازادهایی را در دل خود دارد که هرگز نمی‌تواند همزمانی تمامیت یافته باشد که در آن تمام اتصالات و ارتباطات درهم‌تنیده استقرار یافته باشد. در فضا چنان‌که در ساحت سیاست‌گذاری، همواره منافذ و شکاف‌هایی وجود دارد (مسی، ۱۹۹۹: ۲۸۴ به نقل از دیکچی، ۲۰۰۵). در این‌جا پژوهش حاضر به‌هیچ‌وجه به واسطه‌ی حساسیت‌های دستوری دنبال تعریف این یا آن سیاست نیست. در واقع مسأله این است که خود یک تعریف چگونه شکل می‌گیرد؟

۲- چارچوب نظری

پژوهش حاضر از منظر اقتصاد سیاسی به تبیین سیاست‌های نوسازی و بازآفرینی شهری می‌پردازد. از همین رو کردوکارهای کنترلی و رویه‌های تولید فضا از مهم‌ترین ملاحظات نظری پژوهش به شمار می‌روند.

۱-۲-تنظیمات فضایی و رویه‌های کنترل‌گری

نظریات اجتماعی درک بدیهی و خنثای فضا را به فضایی که تولید می‌شود، تغییر می‌دهند و بر نقش آن در ساخت و دگرگونی حیات اجتماعی و ماهیت عمیقاً مبتنی بر قدرت آن تأکید می‌کنند. در این معنا فضا، جایی است که گفتمان‌های قدرت و دانش، به جای آن که صرفاً در مفاهیم و ایدئولوژی‌هایی انتزاعی ساکن شوند به روابط بالفعل قدرت تبدیل می‌شوند.

مفهوم کنترل در قلب هر نظام اجتماعی قرار دارد. در این معنا، مناسبات فضایی به اشکال مختلف کنترل، سرکوب و به تبع آن مقاومت پیوند خورده است. در این جا بحث بر سر کمیّت کنترل نیست. بلکه مسأله بر سر رابطه‌ی تاریخی میان کنترل اجتماعی و مناسبات فضایی است. ماهیت چنین کنترلی با تکثیر نظام‌های تکنولوژیک، بوروکراتیک و قوانین مرسوم که زندگی اجتماعی از خلال آن‌ها مدیریت می‌شود، تغییر می‌کند. کیفیت چنین مکانیسم‌هایی هم از نظر فرمی و هم از نظر محتوایی تا به امروز تغییرات قابل توجهی داشته است. به گونه‌ای که مکانیسم‌های کنترل از وجوه فیزیکی به روان‌شناختی، از جسم به ذهن، از زور به اقناع، از سلطه به میانجی‌گری، از مصرف فعال به پذیرش منفعلانه، از فضای اجتماعی به فضاهای هتروتوپیک و خارج از حلقه‌ی اجتماعی و از پیشرفت کند سرمایه‌داری صنعتی به نظم نوین جهانی تغییر کرده است (کاتبرت، ۱۳۹۶: ۱۰۱).

امروزه ما در جهان تنظیمات زندگی می‌کنیم، در جهان انضباط. تکثر عظیم انضباط‌های محلی و ناحیه‌ای که در کارگاه‌ها، مدارس و ارتش مشاهده می‌کنیم، باید در پس‌زمینه تلاش برای ایجاد انضباطی عام، تنظیم عام رفتار افراد و قلمرو در قالب پلیسی متکی بر الگوی اساساً شهری انجام شود. بدل کردن شهر به نوعی شبه‌صومعه و ناحیه به نوعی شبه‌شهر رؤیای انضباطی عظیمی است که در پس پلیس جای دارد. تجارت، شهر، تنظیم و انضباط ویژگی‌های خصیصه‌نمای منطبق و عمل پلیسی هستند (فوکو، ۱۳۹۹: ۴۴).

علاوه بر آنچه بیان شد، مسأله‌ی سلامت و بهداشت یکی دیگر از مسأله‌هایی است که در دوره‌های مختلف به اشکال متعدد مورد توجه منطق مدیریتی بوده است. در این راستاست که شهرها همزمان محل نمود یافتن انواع بیماری‌ها نیز تلقی می‌شوند. منطق نظم و نظام‌بخشی در این راستا مراقبت از فضا را از طرقی چون کنترل تهویه‌ی هوا مورد توجه قرار می‌دهد. از همین‌راستا که یک سیاست تمام و کمال و جدید برای تسهیلات رفاهی و فضای جدید شهری با ارجاع به دغدغه‌ها و اصول سلامت و بهداشت سازمان می‌یابد و تابع آن می‌شود: عرض جاده‌ها، پراکنش عناصری که ممکن است به بوی بد منجر شوند و جو را مسموم کنند، مثلاً قصابی‌ها، کشتارگاه‌ها و گورستان‌ها (فوکو، ۱۳۹۹: ۳۵۱).

اگر سیاست را صرفاً در قالب روابط قدرت و یا تعارض منافع تعریف کنیم، به مشکل مشابهی در مفهوم‌پردازی سیاست و فضا برمی‌خوریم. نگاه اول فضا را سیاسی می‌بیند چراکه روابط متکثر قدرت در فضا در جریان است که فضا را تولید و به اتکای آن روابط قدرت را تحکیم می‌بخشد. به همین شکل نگاه دوم فضا را سیاسی می‌بیند چراکه گروه‌های مختلفی با منافع متعارض در فضا حاضرند که هر کدام به دنبال بیشینه کردن منافع خود هستند. در هر دوی این نگاه‌ها فضا برابر است با گروه‌ها و/یا نهادهای پیشاپیش موجود و مستقری با منافع مشخص و غالباً متعارض. هیچ‌کدام از این دو تعریف به خصیصه‌ی سیاسی خود فضا راه نمی‌برند. این البته به این معنا نیست که روابط قدرت در فضا جاری نیست و یا منافع متعارض در فضا به بحث سیاست و فضا بی‌ربط است. بلکه فضا به‌صرف این‌که مملو از قدرت است و یا به‌صرف این‌که تعارضی از منافع در آن حاضر است سیاسی نمی‌شود. اگر بگوییم این روابط قدرت است که فضا را سیاسی می‌کند، آنگاه خود فضا دیگر چه ویژگی و صلاحیتی دارد که سیاسی خوانده شود؟ اگر این منافع متعارض است که چیزها را سیاسی می‌کند، آنگاه خود فضا دیگر چه اهمیت سیاسی‌ای دارد؟ نگاه اول همه چیز از جمله فضا را سیاسی می‌انگارد و نگاه دوم به اهمیت و خصیصه‌ی سیاسی خود فضا بی‌توجه است. همچنین هر دوی این نگاه‌ها در برابر این پرسش که «چه چیزی فضا را سیاسی می‌کند؟» همیشه و از پیش جوابی حاضر آماده در جیب دارند، مثلاً پاسخ روابط قدرت است (دیکبچ، ۱۳۹۹).

در چنین خوانشی که فضا مفهومی برساخته تلقی می‌شود، طبقه‌ی حاکم می‌تواند با اعمال نظارت مستقیم بر فرایند برنامه‌ریزی و طراحی فضا یعنی از طریق کنترل ویژگی‌های کالبدی فضا از یک‌سو و تعریف عملکردهای مناسب برای آن از سوی دیگر، از شیوه‌هایی پنهانی‌تر و در عین حال کارا تر برای دستیابی به اهدافی نظیر تأکید بر قدرت و هیبت و برقراری نظم اجتماعی، کنترل مالکیت اراضی، توزیع هدفمند طبقات اجتماعی و ارائه‌ی تصویری از کارایی بهره‌جوید. تنظیمات فضایی شیوه‌های خاصی از سازماندهی است که طی فرایندهای تاریخی به دست کارویژه‌های میدان دانش به تدریج تکوین یافته‌اند و طیف متنوعی از ابزارهای فضایی را برای جاده‌ی به بدن‌های انسانی، استقرار انضباط و درونی‌سازی کنترل اجتماعی توسعه داده‌اند (رایبنو، ۱۴۰۰).

۲-۲- تولید باقیمانده‌های فضایی

فضا تنها ظرف سیاست‌ورزی نیست، سطحی تغییرناپذیر که بر روی آن فرآیندهای سیاسی آشکار می‌شوند. به بیان دیگر، فضا چیزی بیش از یک ظرف معین و ایستای سیاست‌ورزی است؛ فضا علی، دگرگون‌پذیر و دائماً در حال ساخته شدن است. اگر چنین باشد، فضا برای سیاست‌ورزی هم می‌تواند «چیز خوبی» باشد و هم «چیز بد». به عبارت دیگر، فضا به همان اندازه که امکان‌های سیاست‌ورزی را مسدود می‌کند، می‌تواند آن‌ها را به وجود آورد (دیککیج، ۱۳۹۶).

منطق توسعه‌ی شهری همواره، باقیمانده‌های خودش را نیز تولید می‌کند. برای توضیح مفهوم باقیمانده از طریق دوره‌ی علم حساب می‌توان نمونه‌ای آورد. وقتی که مثلاً عدد ۱۰۰ تقسیم بر ۱۱ می‌شود باقیمانده می‌شود عدد ۱. مفهوم باقیمانده‌ها بر مسأله‌مندی وضعیت باقیمانده دلالت دارد: آیا عدد ۱ باقیمانده (remainder) است یا باقیمانده شده است (is remaindered)؟ در اینجا استدلال این است که عدد یک به‌عنوان باقیمانده از ابتدا وجود نداشته و از یک فرآیند تقسیم، جدا شده است؛ این عدد توسط تعداد زیادی عمل تقسیم باقیمانده شده است. بنابراین، این مفهوم به‌عنوان یادآوری مهم از فرآیندهای باقیمانده شدن ارائه می‌شود؛ فرآیندهایی که خودشان باقیمانده‌ها را تولید می‌کنند. به‌عنوان مثال، این امکان وجود دارد که

باقیمانده‌ها را برای یک گفتمان، یک تئوری یا یک پروژه‌ی هژمونیک تشخیص دهیم. نکته‌ی مهم این است که به جای تمرکز صرف بر فرم، بر فرآیند متمرکز باشیم و ببینیم آیا یک گفتمان، تئوری یا پروژه‌ی هژمونیک که موضوع پرسش است بر باقیمانده‌هایی که تولید می‌کند به‌عنوان منابع مشروعیت تکیه می‌کند یا خیر (دیکچ، ۱۳۹۶).

۳- روش‌شناسی

در سنت تاریخ‌نگاری انتقادی، تاریخ، روند تکامل یا پیشرفت و نوعی حرکت از جوامع کم‌تر توسعه‌یافته به سمت جوامع پیشرفته‌ی عصر حاضر که بر پایه‌ی دانشی عمیق استوار شده باشد، در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه تاریخ را به‌مثابه حرکت از یک نظام سلطه به نظام سلطه‌ی دیگر می‌داند. پژوهش حاضر برای دست‌یابی به تحلیل تاریخی از بازآفرینی و نوسازی در شهری و پاسخ به اهداف تعیین‌شده از روش تبارشناسی بهره می‌گیرد. تبارشناسی شیوه‌ای از مواجهه با مسأله‌هاست که بیش از هر زمانی به شرایط امکان یک پدیده بوده و بر خلاف راهبردهای تاریخی سنتی، به دنبال هیچ‌گونه گوهر پابدار و ماهیت غیرقابل تغییر نیست (ضیمران، ۱۳۹۳: ۳۶). درواقع در این روش به‌جای ارجاع سیاست‌های مختلف به کلیتی واحد و کلنچار رفتن با پرسش‌های معطوف به چیستی، پژوهشگر به دنبال چرایی و چگونگی‌ها و درک و تصویر تمایزها و گسستگی‌ها است که به‌نوعی به دنبال یافتن پیوندهای صورت‌بندی‌های عالمانه در ساحت گفتمانی و وضعیت انضمامی و دانش‌های محلی است (فوکو، ۱۳۹۰: ۴۶). متناسب با چنین چرخشی، پژوهش حاضر فارغ از تعاریف شناخت‌شناسانه‌ای که در رابطه با مفاهیمی چون نوسازی، فرسودگی، مسأله‌داری، بازآفرینی شهری و غیره مطرح می‌شوند، به دنبال نشان دادن میدانی از نیروهاست که اساساً شکل‌گیری چنین وضعیت و سیاست‌هایی - و نه وضعیت و سیاست‌های دیگر - را ممکن می‌کند. درواقع با مواجهه‌ی تبارشناسانه با مسأله‌ی نوسازی و بازآفرینی و نفی روایت‌های ذات‌گرایانه و تکامل‌گرایانه از آن است که می‌توان از طبیعت سیاست‌های شهری به‌نوعی طبیعت‌زدایی کرده و نهایتاً به بازبابی نقاط اتصال سیاست‌های نوسازی و امر سیاسی دست یافت.

۴- یافته‌ها

۴-۱- پروبلماتیک نام‌ها و سیاست‌ها

در ایران اولین زمزمه‌های سیاست‌هایی چون بازآفرینی شهری به معنای امروزی‌اش به دهه‌های ۳۰ و ۴۰ برمی‌گردد. البته که تبار این سیاست را می‌توان خیلی عقب‌تر از این سال‌ها جستجو کرد. اما آغاز کردن از همین سال‌ها در این جا نقطه‌ی صفر پژوهش حاضر است. در هر کدام از دوره‌ها منطق مداخله در فضاهای شهری با نام‌گذاری‌های متفاوتی صورت می‌گرفته است. اگر به‌جای چرایی و چگونگی صرفاً به‌دنبال چیستی و تعاریف این سیاست‌ها باشیم، نمی‌توان در دوره‌های مختلف انواع سیاست‌ها را در پیوند با هم و در یک میدان نیرو درک کرد. در اوایل دهه‌ی چهل که زمزمه‌های انواع مداخلات در فضا در شهری چون تهران در فضا شنیده می‌شود، مسأله‌ی اصلی برای منطق مدیریتی در بیرون تهران، سکونت‌گاه‌های غیررسمی تولیدشده از دستکاری‌های اقتصادی و اجتماعی در مقیاس ملی و در درون تهران، گودهای جنوب تهران و محلات باقیمانده از دستکاری‌های عمرانی در قالب انواع خیابان و اتوبان‌کشی‌ها است. در این برهه هم‌زمان با به‌هم خوردن مناسبات و فرم تولید در مقیاس ملی (از جمله اصلاحات ارضی) فرم‌های خاصی از زیست اجتماعی در فضا به‌ویژه در پیرامون تهران بر اثر مهاجرت‌های گسترده از سمت روستاها و شهرهای کوچک پدیدار می‌شود (هوگلاند، ۱۳۹۲: ۲۰۴). در این دوره بیش از ۵۰ درصد کل مهاجرت‌های داخلی مختص شهر تهران و اطراف آن است (باری‌پر، ۱۳۶۳: ۴۵). در همین دوره است که به‌قولی با شکل‌گیری بیکاری تکنولوژیک در روستاها که حاصل اصلاحات ارضی است، به‌گونه‌ای چشمگیر وضعیتی به نام حاشیه‌نشینی در پیرامون تهران ظهور میکند و ساختار شهر بیش از پیش طبقاتی می‌شود (بیات، ۱۳۹۶: ۵۸). در قالب روندی که از آن پس دوام یافت و شدت گرفت، بسیاری از اقشار تهی‌دست مهاجر در نواحی پست و متروک تهران، خصوصاً آلونک‌ها و گودهای آجرپزی جنوب خیابان شوش و کاروانسراهای مخروطی‌بندی

قدیمی سکونت گزیدند (سعیدنیا، ۱۳۷۰: ۳۳۴). در ادامه‌ی همین فرایند است که تا اواسط دهه‌ی ۵۰ حدود ۵۰ محله‌ی تهیدست‌نشین و حاشیه‌نشین در تهران شکل می‌گیرد (سعیدنیا، ۱۳۷۰: ۳۲۹ به نقل از بیات، ۱۳۹۶). بدین ترتیب با فضا‌مند شدن سیاست‌های مختلف که در مقیاس‌های متفاوت در قالب انواع مهاجرت‌ها و متعاقباً شکل‌گیری سکونتگاه‌های غیررسمی ظهور کرده، گفتار سیاسی، به‌دنبال این می‌گردد که وضعیت زیست گروه‌های اجتماعی مختلف در محلات جنوب تهران را که غالباً فرودستان و باقیمانده‌های دست‌کاریهای مذکور هستند، با استفاده از سیاست‌های مختلف رؤیت‌پذیر کند و نظم‌ونظام ببخشد.

باتوجه به این‌که در این دوره در تهران مسأله‌ی اصلی برای نظام سیاسی، حاشیه‌های شهر و انواع شهرک‌ها و گودنشین‌هایی هستند که برای پایتخت سیاسی در مقام نماینده‌ی توسعه همچون لکه‌ی ننگ محسوب می‌شدند، لذا منطق مدیریتی در این سال‌ها به این فکر می‌کند که به چه شکلی و با چه طرح‌هایی در بافت‌های مذکور مداخله و آنها را از فضا پاک کند (بیات، ۱۳۹۶: ۹۱). بدین ترتیب، همزمان با زمزمه‌های تهیه‌ی طرح جامع تهران، طبق مصوبه‌ی «اصلاح قانون توسعه‌ی معابر و زمین‌گودهای جنوب تهران» در سال ۱۳۴۲ زمینه‌های ورود نظام مدیریتی در مقام دانای کل و متولی فضا به محلات جنوب تهران فراهم می‌شود (فرمانفرمایان و گروئن، ۱۳۴۷: ۱). در این‌جا به‌واسطه‌ی تعریف یک ابزار قانونی در ساحت سیاست‌گذاری، برخی از محلات جنوب تهران، به‌ویژه گودهای جنوب شهر که خودشان حاصل اجرای یک‌سری سیاست‌ها در مقیاس کلان‌تر هستند، در ساحت گفتمانی به **بافت‌های مسأله‌دار** تبدیل می‌شوند. در همین دهه است که با توجه به مسأله‌مند شدن برخی از محلات در جنوب تهران، قانون‌نوسازی و عمران شهری در سال ۱۳۴۷ ظهور کرده (عندلیب، ۱۳۸۶: ۱۵-۱۶) و بدین‌شکل قاعده‌ها و نیروهای خاص خودش را نیز برای دست بردن در وضعیت‌های نشانه‌دارشده، تولید می‌کند. در همین راستا، **سازمان عمران و نوسازی اراضی جنوب تهران** در سال ۱۳۵۵ تشکیل می‌شود که به‌نوعی متولی سروسامان دادن به بافت‌ها و گودهای جنوب تهران می‌شود (کامروا، ۱۳۹۰: ۴۵). در این لحظه می‌بینیم که پیش از آن‌که وضعیتی به نام مسأله‌داری در بیرون در فضای

محلات نشانه‌گذاری شده وجود داشته باشد، مسأله به‌واسطه‌ی یک مرکزیت برساننده و برخی از دست‌کاری‌ها در مقیاس کلان و مداخلات عمرانی درون تهران تولید می‌شود.

۴-۲- فراخوانی وضعیت: به‌سوی انقلاب شهری

یکی از دلایل مسأله‌مند شدن گودنشین‌های جنوب تهران در دهه‌ی ۴۰، پتانسیل‌های سیاسی نهفته در این محلات است. در واقع در این‌جا منطق مدیریتی به فکر پیشگیری از درهم‌جوشی آن‌دسته از تضادهایی است که به‌گونه‌ای فشرده در تقاطع حاشیه‌ها و گودهای تهران به‌هم رسیده‌اند. منطق سیاسی موجود در این دوره به فکر این است که آن وضعیت‌هایی که به‌عنوان زائده‌های منطق توسعه، از وضعیت نمادین بیرون مانده‌اند را در راستای حفظ وضعیت سیاسی دوباره به ساحت نمادین بازگرداند (روزنامه اطلاعات، ۸ مهر ۱۳۵۷). بدین ترتیب، در اطراف تهران انواع کوی‌ها و شهرک‌ها برای انتقال گودنشین‌ها و اسکان حاشیه‌نشینان ساخته می‌شود (کامروا، ۱۳۹۰: ۴۵). اما مسأله‌ی موردتوجه در اینجا این است که اقدامات منطق مدیریتی برای بازگرداندن باقی‌مانده‌ها به وضعیت نمادین زندگی شهری در محدوده‌های رسمی خدماتی و مدیریتی، نه‌تنها نمی‌تواند شکاف به‌وجود آمده را پر کند، بلکه بدان دامن نیز می‌زند. پس از فضا‌مند شدن شکاف‌های گفتار سیاسی موجود در محلات مختلف است که گفتار سیاسی دیگری در فضا بیش از پیش قدرت را به دست می‌گیرد و با سوار شدن بر شکاف‌های به‌وجود آمده، به‌واسطه‌ی نوعی از بارگذاری مجدد (گودنشین و حاشیه‌نشین نه به‌مثابه‌ی زائده که به‌مثابه‌ی مستضعف)، این‌بار سوژه‌ی انقلابی‌ای تولید می‌کند که علیه وضعیت نمادین بلند می‌شود و تمام مناسبات فضایی را به‌هم می‌ریزد (تاریخ ایران، ۱۳۶۱ و روزنامه امت، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸). در این‌جا می‌بینیم که تلاش‌های نظام سیاسی پهلوی برای بازگرداندن باقی‌مانده‌های وضعیت به جایی نرسیده و در فضای منازعه، نظام مدیریتی فضایی چون تهران دست نیروهای انقلاب اسلامی می‌افتد و درنهایت از دل وضعیت، ضد آن بیرون می‌آید:

«گروه‌های مختلفی در اینجا حاضرند و من برای اینکه شاید غفلت کنم از اسم بعضی از گروه‌ها، از این جهت معذورم که هر یک را اسم ببرم. همه، ملت اسلام و تابع

قرآن و از گروه زحمتکشان این کشور هستید. انقلاب اسلام، این انقلاب مهم اسلامی، رهین کوشش‌های این طبقه است؛ طبقه‌ی محروم، طبقه‌ی گودنشین، طبقه‌ای که این نهضت را به ثمر رساند و توقعی هم نداشت. من شما طبقه‌ی گودنشینان را از آن کاخ نشینان بالاتر می‌دانم؛ اگر آنها لایق این باشند که با شما مقایسه بشوند. من وقتی که در انقلاب می‌دیدم که یک پیرمردی از آن گودنشین‌ها از آن منزل محقر خرابه بیرون می‌آمد و می‌گفت که ما با بچه‌هایمان صبح که می‌شود می‌رویم برای تظاهرات، [مباهات می‌کردم]. یک موی شما بر همه‌ی آن کاخ‌نشین‌ها و آنهایی که در این انقلاب هیچ فعالیتی نداشتند، بلکه کارشکنی هم تا آن اندازه که می‌توانستند می‌کردند و الان هم هر مقدار که بتوانند می‌کنند، یک موی شما بر همه‌ی آنها ترجیح دارد؛ بلکه مقایسه‌ی یک موی شما با آنها نباید صحیح باشد... «قشر زاغه‌نشینان، این اهالی جنوب تهران که ما آن‌ها را پابره‌نه‌ها می‌نامیم، ولی آن‌ها ولی نعمت ما هستند... آن‌ها بودند که ما را به جایی رساندند که حال هستیم...» (اطلاعات، ۱۰۱۷، ۱۳۶۰).

بیان شد هر منطق سیاسی و مدیریتی فضاهای خاص خودش را تولید می‌کند. پس از انقلاب اسلامی نیز با مستقر شدن منطق مدیریتی در فضای شهری چون تهران، ما با انواع نام‌گذاری‌ها مواجهیم که در راستای منطق سیاسی مرکزی به دنبال حدود و زدن به فضاهای شهری است. در واقع در این جا این مواجهات متفاوت منطق مدیریتی است که بافت و فضایی را **مسأله‌دار** و دیگری را فاقد مسأله می‌کند.

پس از انقلاب به‌زودی در میدان منازعه، نامعلوم بودن وضعیت سیاسی و تسامح نیروها که به‌واسطه‌ی آن انواع تفاوت‌ها می‌توانستند فضای خودش را خلق کنند، به پایان می‌رسد و گودنشینان و مستضعفان بی آن‌که خود بخواهند به دشمن حکومت اسلامی تبدیل می‌شوند (بیات، ۱۳۹۶: ۱۸۲). با پیش آمدن تقابل نیروها بعد از انقلاب، این بار ما با نوعی نام‌گذاری متفاوت اما با منطق واحد مواجهیم که منطق مرکزی به‌واسطه‌ی آن همزمان با سوژه‌های خودش، **محلات هدف** خودش را نیز تولید می‌کند. در همین راستا در دهه‌ی ۶۰ با مستقر شدن نهادهای انقلابی، به تدریج انواع و اقسام نهادها و سازمان‌های مدیریتی نیز در راستای برقرار کردن نظم نمادین سیاسی در فضا مستقر می‌شوند. بدین ترتیب در ساحت سیاست‌گذاری، معاونت امور محلی و عمران

شهری در وزارت کشور (سال ۱۳۶۱)، سازمان میراث فرهنگی (۱۳۶۶)، دفتر بهسازی بافت‌های شهری (۱۳۶۷)، دفتر بهسازی بافت شهری در وزارت راه و شهرسازی (۱۳۶۹)، شرکت عمران و بهسازی (۱۳۷۵) و دیگر نیروهایی از این دست شکل می‌گیرند. پس از ظهور چنین نیروهایی در آن طرف معادله نیز انواع فضاها برای مداخلات چنین نیروهایی لکه‌گذاری شده و انواع و اقسام طرح‌ها و برنامه‌های شهری برای سروسامان دادن به وضعیت‌های نشانه‌دار شده تهیه می‌شود. پس از عبور از دوران تسامح انقلابی، در این دوره طرح‌های روان‌بخشی به‌ویژه برای شهرهای جنگ‌زده، طرح‌های حفاظت از آثار تاریخی و فرهنگی، طرح‌های بهسازی شهری، طرح‌های مرمت شهری، طرح‌های تفصیلی شهری، طرح‌های موضعی، طرح‌های گذربندی و دیگر طرح‌های مشابه انواع نام‌گذاری‌ها و متعاقباً شیوه‌های مختلف مداخلات هستند (کامروا، ۱۳۹۶: ۴۹) که منطقی مدیریتی به واسطه‌ی آنها می‌خواهد فضاها را چنان که می‌خواهد بازنویسی و به شیوه‌ی خودش تولید کند. در این‌جا بیش از هر زمانی از نوعی از آن خودسازی فضا حرف می‌زنیم. در واقع با انواع طرح‌های مذکور منطق مدیریتی با تثبیت وضعیت می‌خواهد بیش از پیش نشانه‌های خودش را در فضا حک کند، هم‌زمان که نشانه‌های نظام سیاسی سابق را از فضا حذف می‌کند.

۴-۳- باز تنظیم مناسبات فضایی: ظهور کارویژه‌ها و نهادها

در ادامه‌ی فرایند نهادسازی‌های مربوطه، شرکت عمران و بهسازی در دهه‌ی ۷۰ در راستای ترویج سیاست‌های شهری دولت شکل گرفته و به‌عنوان یکی از نیروهای اصلی مداخله در محلاتی که اکنون **محلات هدف** نام‌گذاری شده‌اند، به دنبال تعریف و اجرای انواع طرح‌ها در مقیاس‌های مختلف می‌گردد. یکی از این طرح‌ها طرح بازآفرینی شهری است. در واقع باید طرح‌های بازآفرینی شهری را در یک توالی زمانی درک کرد تا بتوان نشان داد انواع نام‌گذاری‌ها، صورت‌های مختلف یک منطق واحدند که به دنبال فراخوانی نیروهای متکثر در فضا و یکسان‌سازی آن‌ها هستند. در غیر این صورت به دام بخشی‌نگری و خطای اکنون‌گرایی یا از آن‌طرف گذشته‌گرایی می‌افتیم.

در سال ۱۳۷۵ شرکت عمران و بهسازی شهری تاسیس می‌شود و با ارجاع به سیاست‌های پیش‌بینی‌شده در برنامه‌ی توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی دوم (موضوع تبصره‌ی ۳۳ قانون برنامه‌ی دوم)، به‌عنوان بازوی اصلی سیاست‌گذاری دولت در فضاهای شهری عمل می‌کند. در همین راستا تا سال ۱۳۷۷ بیش از ۱۴۰ پروژه در بیش از ۱۲۵ استان توسط شرکت مذکور تعریف و پیگیری می‌شود (ایزدی، ۱۳۸۵:۳۸). آن سیاست‌هایی که از آن تحت عنوان سیاست‌های بازآفرینی شهری یاد می‌شود در این دوره ظهور می‌کنند. در این دوره، بافت‌های تاریخی نیز به‌واسطه‌ی ظهور نهادها و سازمان‌های مختلف، در سطح شهر به مسأله تبدیل شده و بدین ترتیب فرایند رؤیت‌پذیر شدن آن‌ها نیز آغاز می‌شود.

آنچه در اینجا سیاست‌های بازآفرینی شهری را با فعالیت‌های تاریخی به هم گره می‌زند، مسأله‌ی مقیاس است. در این دهه مقیاس فعالیت‌های سازمان میراث فرهنگی از تک‌بنا به بافت و پهنه‌های شهری افزایش پیدا می‌کند. در همین راستا واحد «بافت» در معاونت حفظ و احیای سازمان مذکور تأسیس شده و فضاهایی تحت عنوان بافت‌های تاریخی و محورهای فرهنگی- تاریخی در کنار ابنیه‌ی تاریخی متولد شده و برای این منظور لکه‌گذاری‌هایی در شهرهای مختلف از جمله شیراز، اصفهان، تبریز، کرمان، انجام می‌شود و این شهرها به‌عنوان شهرهای فرهنگی- تاریخی اعلام می‌شوند. بدین ترتیب با هدف برقراری رابطه‌ی ساختار بافت قدیم و جدید در شهرهای مذکور، طرح‌هایی همچون احیای مجموعه کریم‌خانی شیراز، طرح احیای بازار همدان، طرح احیای میدان کهنه و مسجد جامع عتیق اصفهان تهیه می‌شوند (ایزدی، ۱۳۸۵: ۴۰).

در دهه‌ی ۷۰ اصلی‌ترین سیاست شرکت عمران و بهسازی برای مداخله در بافت‌های نشانه‌گذاری‌شده، تهیه‌ی طرح‌های توانمندسازی و ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی است. در این دوره مسأله‌ی اصلی به‌نوعی آن دسته از فضاهایی هستند که کماکان به‌عنوان باقی‌مانده‌های فرایند توسعه تلقی می‌شوند. در این‌جا نیز بدون توجه به آن دسته از سازوکارهایی که در فضاهای شهری و شهرهای مختلف کشور، باقی‌مانده تولید می‌کند، نمی‌توان مسأله‌ی مداخله در فضا را صورت‌بندی کرد. مسأله‌ی مورد توجه در این دوره پیوند خوردن فرایندهای توسعه‌ی فضایی با منطق توسعه‌ی مبتنی

بر اقتصاد آزاد (سیاست‌های تعدیل دولت سازندگی) است. در همین راستا برای پیوند دادن انواع فضاها با منطق توسعه‌ی مذکور شرکت عمران بهسازی در اساسنامه‌ی خود بر مواردی چون استفاده از کمک‌های شرکت‌های خارجی، بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی و دیگر نیروهایی از این قبیل تأکید کرده و به دنبال مداخله در آن دسته از فضاهایی می‌گردد که اکنون مسأله‌دار یا محلات هدف تعریف شده‌اند (روستا، ۱۳۹۱: ۶۵). این‌جا آن لحظه‌ای است که چیزی به نام بازآفرینی شهری به زمین و مستغلات پیوند می‌خورد. با باز شدن مسیر برای ورود انواع نیروهای اقتصادی ملی و بین‌المللی بیش از هر زمانی از آن دسته از گروه‌های اجتماعی که در بافت‌های نشانه‌گذاری شده در حال زندگی هستند، سلب صلاحیت شده و در نهایت وضعیتی در محلات شهری رقم می‌خورد که از آن تحت عنوان خاموش کردن صدای جامعه‌ی محلی یاد می‌کنند. در این دوره است که انواع طرح‌ها با کمک نهادهای بین‌المللی از جمله بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان بین‌المللی توسعه و برنامه‌ی اسکان بشر ملل متحد UN-HABITA در شهرهای چون زاهدان، سنندج و کرمانشاه تعریف می‌شود. نتیجه‌ی این نوع از مداخلات بیش از هر زمانی منطبق کردن باقیمانده‌های فرایند توسعه با وضعیت نمادین در راستای سیاست‌های نولیبرالیستی است (صادقی، ۱۳۹۸: ۲۵). در همین راستا انواع پروژه‌های مشارکتی نیز تعریف شده و گروه‌های اجتماعی ساکن در محلات شهری همچون شیرآباد زاهدان برای یک بازی اقتصادی و سیاسی فراخوانی می‌شوند.

دهه‌ی ۸۰ با تغییر نام شرکت عمران بهسازی به شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی، با یک تغییر مقیاس در سیاست‌های شهری مواجهه هستیم. در این دوره تلاش می‌شود در مراکز استان‌ها سیاست‌های بازآفرینی شهری فضامند شوند. در همین دوره است که شرکت‌های عمران و مسکن‌سازان در برخی از استان‌ها تاسیس می‌شود. با تأسیس شرکت‌های مذکور نیروی جدیدی در قالب برخی از شرکت‌های عمرانی و مهندسیین مشاور برای تهیه‌ی طرح‌های مختلف و اجرای آن‌ها در محلاتی که به‌مثابه‌ی محلات هدف لکه‌گذاری شده‌اند، ظهور می‌کنند و بدین‌واسطه فعالیت‌های بازآفرینی به‌مدد نوعی از برون‌سپاری در شهرهای مختلف با سرعت بیشتری در فضا

فرود می‌آیند (دفتر خدمات نوسازی بافت فرسوده محلات مجیدیه، کرمان و لشگر، ۱۳۹۶: ۷۹). در این دوره با به‌هم‌رسیدن نیروهای متخصص و نماینده‌های میدان دانش در محلات، فرم‌های مختلف مداخلات در فضاها با استفاده از مفاهیمی چون مشارکت اجتماعات محلی شکل می‌گیرد. نتیجه‌ی چنین مداخلاتی در این دوره بیش از هرزمانی علاوه بر سلب‌صلاحیت کردن سوژه‌ی تجربه، شکل گرفتن فرایندهای تولید رانت و بدین ترتیب مرکزیت یافتن زمین شهری به‌جای گروه‌های اجتماعی ساکن در محلات در نظام برنامه‌ریزی است. درواقع در این‌جا مسأله‌ی اصلی بیش از آن‌که رفع‌ورجوع کردن مسائل مختلف گروه‌های اجتماعی ساکن در محلات (از جمله تأمین خدمات عمومی شهری بر اساس کمبودهای اسناد فرادست) باشد، به‌نوعی مرتفع کردن مسایل فضا به‌واسطه‌ی مداخله در وضعیت زیست گروه‌های مذکور است. بدین ترتیب، با ورود نیروهای متخصص شهری اساساً فرم مواجهه با محلات هدف تغییر می‌کند و نتیجه‌ی مداخلات بیش از هر زمانی به انواع سلب‌مالکیت‌ها و برون‌رانی‌ها منتهی می‌شود (یزدانیان، ۱۳۹۹).

در همین دهه، سند ملی توانمندسازی و ساماندهی سکونت‌گاه‌های غیررسمی تصویب شده و بدین واسطه در مقیاس ملی نیروهای مختلفی حول‌وحوش این طرح به سمت محلات مختلف از تهران گرفته تا سیستان و بلوچستان روانه می‌شوند. پس از تولید شدن چنین طرح‌هایی در سال ۱۳۸۴ شورای عالی شهرسازی و معماری علاوه بر سکونتگاه‌های غیررسمی در دل شهرها دست به تولید پهنه‌های دیگری تحت عنوان «بافت‌های فرسوده» می‌زند (مصوبات شورای عالی شهرسازی و معماری، ۱۳۸۴). با ظهور چنین مفهومی در این دوره انواع و اقسام تسهیلات تشویقی برای برانگیختن گروه‌های مختلف در محلات فقیرنشین در راستای نوسازی شهری تعریف می‌شوند. مسأله‌ی مهم در این‌جا، واگذاری تسهیلات تشویقی مذکور به نماینده‌ی متخصصی است که اکنون در محلات به‌مثابه‌ی نیروهای پیشران توسعه در نظر گرفته شده‌اند (یزدانیان، ۱۳۹۶).

پیش‌تر گفتیم برای اجرا کردن سیاست‌های بازآفرینی، منطق مدیریتی به‌واسطه‌ی نوعی از برون‌سپاری وظایف، پای انواع شرکت‌های مشاور را به محلات نشانه‌گذاری شده

باز کرده است. بدین ترتیب با خاموش شدن بیش‌ازپیش صدای گروه‌های فرودست، تسهیلات تشویقی بیشتر به جیب بسازوبفروش‌ها و شرکت‌هایی رفت که به مسیر استفاده از تسهیلات آگاه بودند. این مسأله از طرف دیگر باعث مواجهه‌ای تماماً مبادلاتی با مسکن و زمین در فرایند بازآفرینی شد. بدین معنا که سازندگان و شرکت‌هایی که به بافت‌های نشانه‌دار شده ورود می‌کردند، هرچه بیشتر به دنبال بیشینه کردن سود حاصل از فعالیت‌شان در محلات و به‌واسطه‌ی این فضاها بودند. در این جا تصویرهایی به چشم می‌خورد که تضاد منافع بین گروه‌های اجتماعی فرودست در محلات و شرکت‌ها و بسازوبفروش‌هایی که به محلات وارد شده‌اند را نشان می‌دهد. نتیجه‌ی تضاد مذکور تا به امروز غالباً بگونه‌ای بوده که میانجی‌های توسعه^۲ منتفع و آنان که در معرض سیاست‌های بازآفرینی قرار داشتند، متضرر شده‌اند.

دهه‌ی ۹۰ با تغییر نام شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی به شرکت بازآفرینی شهری، مقیاس سیاست‌ها و مداخلات نیز تغییر می‌کند. در این دوره سیاست‌های تدوین‌شده با معطوف شدن به محدوده‌های هدف به‌سمت نوعی از نقطه‌زنی در مقیاس خرد محلی حرکت می‌کنند. در همین راستا تلاش می‌شود بازیگران نوسازی و بازآفرینی شهری نیز متناسب با تغییر مقیاس، به‌گونه‌ای مناسب جایگذاری شوند. منطق مدیریتی در این دوره برخلاف دهه‌ی ۸۰ به دنبال ارایه‌ی حداقلی تسهیلات تشویقی به گروه‌های اجتماعی هدف‌گذاری شده است (اصلاح اساسنامه‌ی شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران، ۱۳۹۷). در واقع در این دوره دست نامرئی بازار با تولید سوژه‌های خاص خودش، ماشین توسعه را به‌گونه‌ای خودکار به کار انداخته و دیگر کم‌تر نیاز به تشویق گروه‌های هدف برای تن دادن به سیاست‌های تدوین‌شده است. امروزه دیگر در محلاتی که فرسوده، یا غیررسمی یا محلات هدف نام‌گذاری شده‌اند، با تبدیل شدن منطق مبادله‌ای به یک حقیقت مطلق، تمام گروه‌های حاضر حول‌وحوش ایده‌ی بازآفرینی به‌دنبال بیشینه‌سازی سود به‌واسطه‌ی فضایی‌اند که در آن زندگی می‌کنند. بدین ترتیب اگر روزی گروه‌هایی بودند که با قرارگیری در محلات هدف، در تقابل با مواجهات اساساً مبادله‌ای با فضا عمل می‌کردند، امروزه دیگر اکثر آن‌ها به مشتری‌های وضعیت تبدیل شده‌اند. بدین ترتیب، آن‌که در معرض فراخوانی قرار گرفته، خودش را

به‌مثابه‌ی زائده‌ای تلقی می‌کند که باید از سر راه ماشین توسعه کنار برود. انتهای منطقی این وضعیت قلمروسازی گفتار مرکزی به‌واسطه‌ی قلمروزدایی از گروه‌های فرودست خواهد بود.

۵- نتیجه‌گیری

سیاست‌های بازآفرینی شهری در ارتباط متقابل با قواعد و ضوابط نظام مرکزی قرار دارند. در این معنا همزمان که از یک طرف باعث بازپیرایی مناسبات فضایی می‌شوند، زمینه‌های بازتولید گفتمان مرکزی را نیز فراهم می‌آورند. متناسب با چنین خوانشی نوسازی شهری به‌نوعی میانجی مداخله در وضعیت انضمامی فضا و نظم و نظام‌بخشی به روابط فضایی محسوب می‌شود. متناسب با گفتمان مرکزی در هر دوره ممکن است اصول و شیوه‌های مداخله در فضا نیز متفاوت باشد. همچنان که شیوه‌های نام‌گذاری و فراخوانی فضاهای شهری نیز متناسب با تعاریف متفاوت خواهند بود. در این معنا برخی از فضاهایی که از منظر یک گفتمان خاص به‌مثابه بافت‌های فرسوده تشخیص داده می‌شوند، در دوره‌ای دیگر از طرف گفتمانی دیگر ممکن است تحت عناوین دیگر نام‌گذاری شوند.

از اواسط دهه‌ی ۳۰ در ایران که دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای در مقیاس ملی اتفاق می‌افتد، در شهری چون تهران برخی از محلات مرکزی و حاشیه‌ای به‌واسطه تراکم مازاد جمعیتی به وضعیتی دچار می‌شوند که بیش از پیش برای نظام سیاسی مرکزی دارای مسأله می‌شوند. از همین رو انواع نهادها در ساحت سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای تنظیم و بازتنظیم مناسبات اجتماعی در این فضاها متولد می‌شوند. این لحظات از اولین دقایق ظهور سیاست‌هایی است که امروزه از آن تحت عنوان سیاست‌های بازآفرینی و نوسازی شهری یاد می‌شود. همزمان با ظهور چنین سیاست‌هایی در ساحت سیاست‌گذاری، برخی از محلات نیز تحت عنوان بافت‌های مسأله‌دار در ساحت انضمامی نام‌گذاری شده و در راستای نظم و نظام بخشی توسط گفتار مرکزی فراخوانی می‌شوند.

اجرای سیاست‌های نوسازی شهری و مداخله‌ی کارویژه‌های نظام مرکزی در محلات فرودست‌نشین به تدریج نارضایتی‌های اجتماعی و سیاسی شکل گرفته را تشدید می‌کند. بدین گونه، در بحبوحه‌ی انقلاب اسلامی، تهیدستان شهری به‌مثابه یکی از مهم‌ترین نیروهای انقلابی و در راستای عبور از نظم سیاسی موجود فراخوانی می‌شوند. پس از انقلاب اسلامی نیز به تدریج انواع نهادهای متولی در راستای نوسازی شهری و مداخله در مناسبات اجتماعی و فضایی متولد شده اقدام به بازتنظیم روابط فضایی اما این بار در راستای نظم و نظامی متفاوت می‌کنند. خوانش مبتنی بر اقتصاد سیاسی از خلال پیوند سیاست‌های بازآفرینی شهری با امر سیاسی، نشان می‌دهد فضا اساساً مفهومی سیاسی بوده و سیاست‌های نوسازی شهری نیز میانجی‌های نظم و نظام‌بخشی به مناسبات اجتماعی و فضایی محسوب می‌شوند.

¹ Constructive centrality

² Political centrality

³ Development mediators

فهرست منابع

- ایزدی، محمدسعید، ۱۳۸۵، بررسی تجارب مرمت شهری در ایران با تاکید بر تحولات دو دهه اخیر، هفتشهری، سال دوم، شماره سوم، ۳۲-۴۳.
- بیات، آصف، ۱۳۹۶، سیاست‌های خیابانی، جنبش تهیدستان شهری در ایران ترجمه سید اسدالله نبوی چاشمی، تهران، نشر شیرازه.
- رابینو، پل، دریفوس، هیوبرت، ۱۴۰۰، میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه نشر نی.
- روستا، مجید، ۱۳۹۱، تبیین جایگاه نهادهای مختلف دولتی، خصوصی، مردم نهاد و .. در نوسازی بافت‌های فرسوده، سازمان نوسازی شهری تهران.

دفتر خدمات نوسازی بافت فرسوده محات مجیدیه، کرمان و لشگر، ۱۳۹۶، ارزیابی عملکرد تشکلهای خصوصی (مجریان) در نوسازی بافتهای فرسوده؛ نمونه موردی شرکت نوسازان منطقه، سازمان نوسازی شهری تهران.

دیکچی، مصطفی، ۲۰۰۵، فضا، سیاست و امر سیاسی، ترجمه ایمان واقفی، فضا و دیالکتیک، ۱۳۹۹

دیکچی، مصطفی، ۱۳۹۶، فضا، سیاست‌ورزی و (بی)عدالتی، ترجمه مجید ابراهیم‌پور، انسان‌شناسی و فرهنگ.

سعیدنیا، احمد، ۱۳۷۰، ساختار تهران، شهرهای ایران، تهران، چاپخانه سحاب. هوگلاند، اریک. ج. ۱۳۹۲، زمین و انقلاب در ایران، ترجمه‌ی فیروزه مهاجر، تهران انتشارات پردیس دانش.

طرح جامع تهران، ۱۳۴۵، عبدالعزیز فرمانفرمائیان، مؤسسه‌ی ویکتور گروئن. عندلیب، علیرضا، ۱۳۸۶، اصول نوسازی شهری، رویکردهای نو به بافتهای فرسوده، تهران، آذرخش.

کامروا، محمدعلی، ۱۳۹۰، بررسی طرح‌های نوسازی بافتهای فرسوده تهران در ۵۰ سال گذشته ۱۳۳۷-۸۷، امور پژوهشهای کاربردی دانشگاه تهران.

کاتیرت، الکساندر، ۱۳۹۶، شکل شهرها، اقتصادسیاسی و طراحی شهری، ترجمه حمیدرضا پارسی و آرزو افلاطونی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

سخنرانی امام خمینی در دیدار با گروهی از گوندشینیان و اقشار مختلف جنوب شهر در حسینیه جماران، اطلاعات (۱۳۶۰ / ۱/۱۷).

تاریخ ایران، گودهای جنوب تهران به زیر خاک رفت، ۱۳۶۱ / ۱۰ / ۷ روزنامه امت، گوندشینیان جنوب تهران و چگونگی برگزاری نخستین انتخابات شورای گودها، ۱۳۵۸/۰۲/۱۹.

صادقی، علیرضا، ۱۳۹۸، زندگی روزمره‌ی تهیدستان شهری، تهران، آگاه. فوکو، میشل، امنیت، قلمرو، جمعیت، ترجمه محمدجواد سیدی، تهران: نشر چشمه. فوکو، میشل، ۱۴۰۲، باید از جامعه دفاع کرد، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: نشر رخداد. نو.

یزدانیان، احمد، ۱۳۹۹، سیاست‌های نوسازی شهری، تولید قلمروهای مداخله (درس‌گفتارهای مدرسه بیدار).

یزدانیان احمد، ۱۳۹۶، مسأله فضا؛ نیم‌نگاهی به جریان نوسازی بافت‌های فرسوده شهر تهران، پرابلماتیکا.

اصلاح اساسنامه شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران، ۱۳۹۷
جستارهای شهرسازی (هیئت تحریریه) (۱۳۸۶). بهسازی و نوسازی با رویکرد مشارکتی در بافت فرسوده محله سیروس، جستارهای شهرسازی، شماره ۱۹ و ۲۰، بهار ۱۳۸۶.
ضمیران، محمد، ۱۳۹۳، میشل فوکو: دانش و قدرت، تهران، هرمس، چاپ هفتم.

Mustafa Dikeç (2005) "space, politics, and the political" in
Environment and Planning D: Society and Space
2005, volume 23, pages 171-188

Dikeç, Mustafa. "Space, politics and (in) justice." Justice spatiale= Spatial justice 1 (2009): [http-www](http://www).

Massey D, 1999, "Spaces of politics", in Human Geography Today Eds D Massey, J Allen, P Sarre (Polity Press, Cambridge) pp 279 - 294